

شهید حاج قاسم سلیمانی:

عزیزان این را دقت کنید

**غرور، تکبر، نخوت.**

**آفت** هرگونه اثر تربیتی و

اخلاقی و هرگونه مسئولیتی است...

**پرورش از کبر و غرور دور**

**سیره شهیدان**

ناصرکاوه

کتاب پرورش شهیدان از کبر و غرور، ناصرکاوه

# امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای: در دیدار با دست‌اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



نباید گذاشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیرا شهیدان هویت ملت ایران هستند و ملت نباید هویت خود را فراموش کند.

رئیس معظم انقلاب اسلامی، امام خامنه ای  
۲۳ آذر ۱۴۰۲

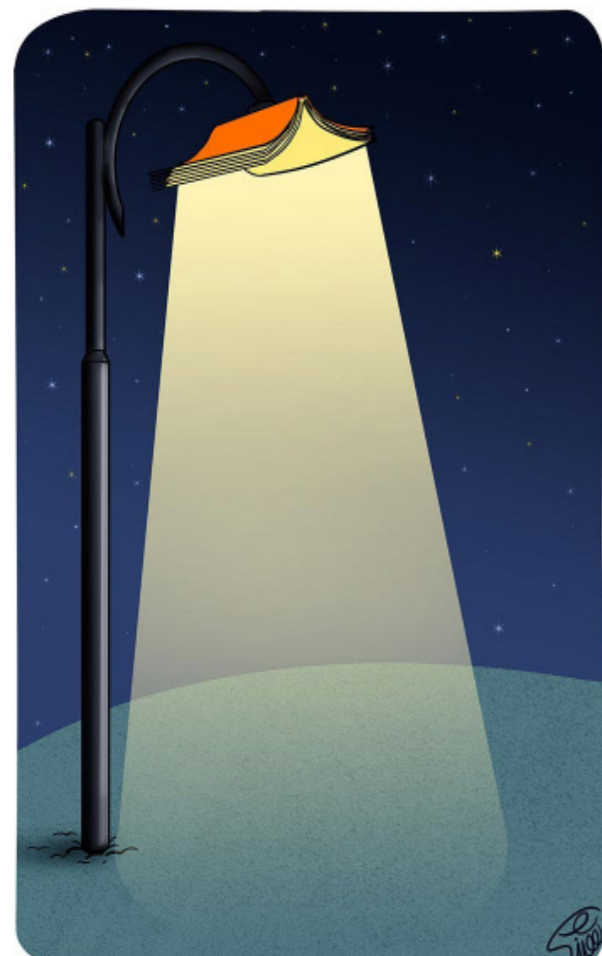
# بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴  
عنوان و نام پدیدآور: پرهیز از کبر و غرور در سیره شهدا  
مشخصات ظاهری: ۴۰ ص.  
شابک: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه.  
موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات  
موضوع: Diaries — Iran — Survivors — Martyrs  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات  
موضوع: Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ — Personal narratives  
رده بندی کنگره:  
رده بندی دیویی:

## فهرست مطالب

- مقدمه / ۶
- تکبر مانع از تکامل / ۱۰
- سرکوبی غرور / ۱۶
- شهید ردانی پور / ۱۸
- بوسه بر دستان راننده / ۱۹
- شهید ملا محمد / ۲۰
- شهید اکبر شهریاری / ۲۱
- سه آفت بسیج / ۲۲
- شهید محمود کاوه / ۲۴
- شهید مهدی زین الدین / ۲۵
- شهید بابایی / ۲۶
- شهید چمران / ۲۸
- شهید مهدی قاسمی / ۲۹
- شهید صیاد شیرازی / ۳۰
- شهید قاسم سلیمانی / ۳۲
- امام خمینی / ۳۶

پرهیز از کبر و غرور در سیره شهدا  
نویسنده: ناصر کاوه  
گرافیک و طراحی: علی کربلائی  
ویراستار، حروف نگار، نرگس کاوه  
مشاور طرح: مهدی کاوه  
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی  
رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی  
قیمت: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه



کتاب پرهیز از کبر و غرور، ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود  
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)  
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس  
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

### امام خامنه‌ای

... ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بینند، بنابراین هریک از علما، روشنفکران، دانشگاہیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

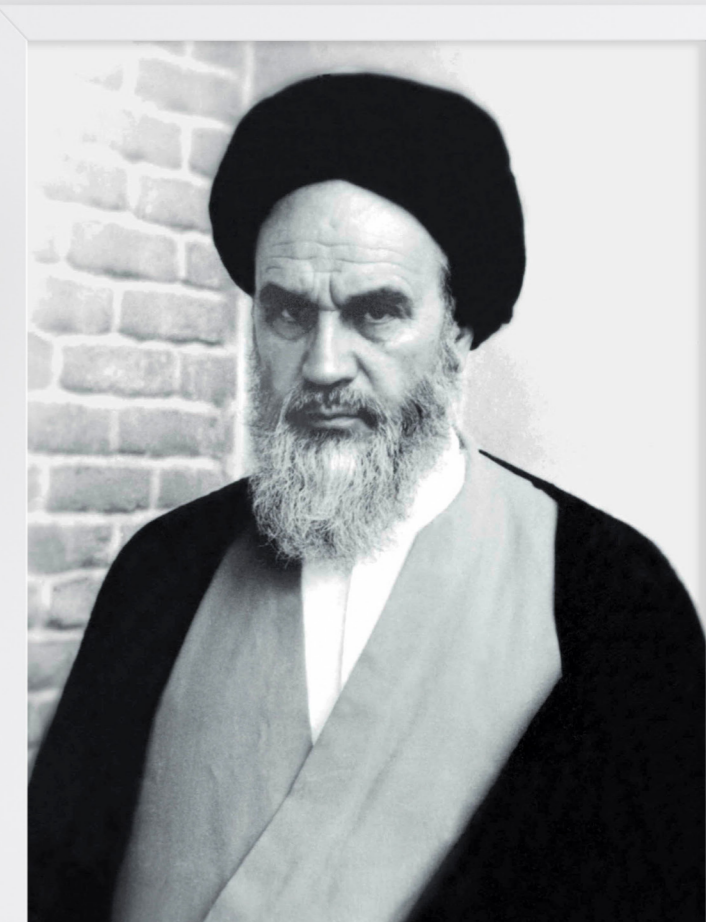
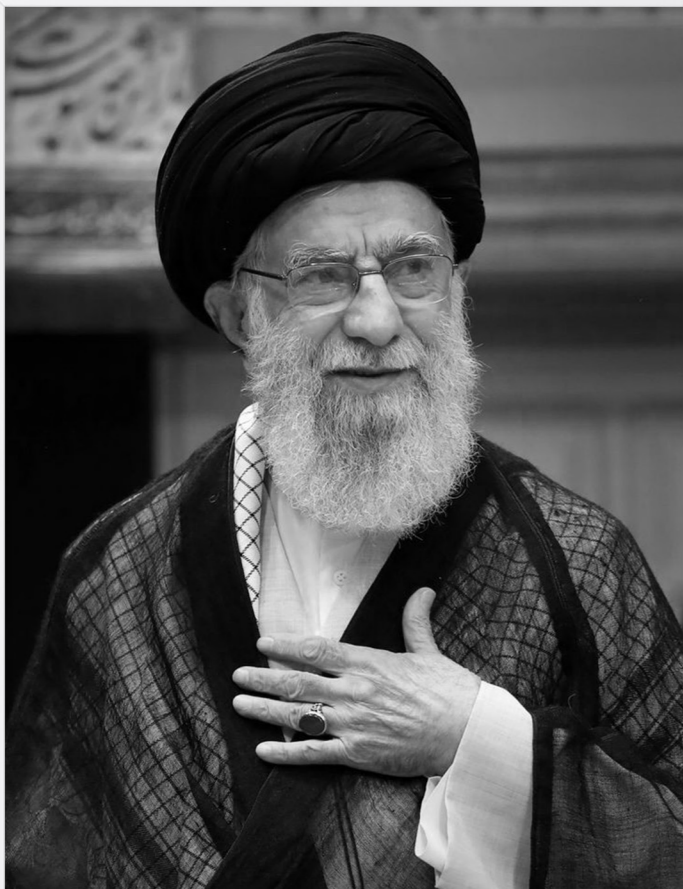
... عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، وَا لا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



در بیان زندگی‌نامه‌ی شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاوی

# پرهیز از کبر و غرور در سیره شهدا



## به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

... شهدا به طور طبیعی ماندگاری و اقتضای ماندگاری در شهدا هست، لکن ما هم وظیفه داریم؛ ما باید نام شهدا را زنده بداریم، ما باید از مفهوم شهادت، از پیام شهیدان برای آراستن درست زندگی استفاده کنیم؛ ما احتیاج به سامان بخشی زندگی جمعی داریم، در جامعه‌ی خودمان و در جامعه‌ی جهانی؛ به کمک شهیدان و آثار شهیدان می شود این کار را انجام داد... ۵/۰۷/۱۴۰۲

شهید چیت‌سازیان، شهید ابراهیم هادی، شهید وزوایی؛ همه‌ی اینها شهادتی هستند که چون معرّفی شده‌اند و چهره‌های شان تبیین شده، مجموعه‌ای از جوانها هم به اینها دل بسته‌اند؛ وقتی دل می بندند، راه آنها را دنبال می کنند. این درست نقطه‌ی مقابل آن حرکتی است که سعی می کند دل بستگی‌ها را به نمادهای فساد، به نمادهای دنیاطلبی، به نمادهای هرزه‌گرایی جلب کند؛ ببینید این، نقطه‌ی مقابل آن است؛ این را شما دنبال بکنید، ان شاءالله که خداوند هم کمک تان خواهد کرد... امام خامنه ای، ۲۵/آذر/۱۳۹۸

حدیث شریف می گوید: خداوند متکبران را به صورت ذره محشور میکند و مردم لگدمال شان می کنند، چون خداوند را کوچک و خوار شمرده اند. (المحجة البیضا ج ۶ ص ۲۱۵).

جامعه انسان متکبر را دشمن، و همنشینی و مصاحبت با اشخاص متکبر را که پیوسته از خود دم میزنند و جز ضمیر «من» از زبان شان نمی شنوی، ناخوش میدارد. امام علی(ع) می فرماید: از رفتار خداوند با ابلیس پند بگیر، زیرا عمل طولانی و تلاش پیگیر او را نادیده گرفت او شش هزار سال است که معلوم نیست از سالهای دنیا بوده یا آخرت، خداوند را عبادت کرده بود.

وقتی خداوند ابلیس را با آن که شش هزار سال عبادت کرده بود، خوار و بی مقدار کرد، چون فقط لحظهای تکبر ورزید آیا دیگران را اگر تکبر و گردن فرازی کنند به بهشت خواهد برد؟

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک

امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن کتاب **پرهیز از کبر و غرور در سیره شهدا**، را شروع می کنیم، تا ان شاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه

## شهدا در محضر خدا هستند

قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه توانند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام **فَادْخَلِي فِي عِبَادِي وَادْخَلِي جَنَّتِي** نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این بار یافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاترو فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مربی این بندگان خاص خدا و همسران و بازپانندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم.

یَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا... امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۳

## «مقدمه»

قرآن می فرماید: «ان الله لا يحب المتكبرين» (سوره نمل آیه ۲۲) یعنی خداوند متکبران را دوست ندارد. آری خداوند تکبر و خود بزرگ بینی را دشمن می دارد، زیرا همچنان که تواضع زمینه دوستی را تشکیل میدهد، تکبر زمینه پراکندگی و جدایی را به وجود می آورد. خداوند در کتاب خود فرموده است:

« من آنان را که از روی کبر دعوی بزرگی کنند از آیات رحمتم رویگردان کنم. » (سوره اعراف آیه ۱۴۶).

علت حقیقی تکبر دو چیز است:

۱- احساس حقارت و خواری؛ کسی از این احساس برخوردار است سعی میکند با تحمیل کردن خود بر دیگران آن را جبران کند. ۲- احساس بزرگی و برتری جویی.

از آن جا که انسان متکبر احساس حقارت و کوچکی میکند، میکوشد با اقدامات مختلف به دیگران ثابت کند که از آنها بزرگتر و برتر است. شاهان و حکمرانان سرکش و مفسد و فرورفته در ورطه تکبر و غرور از این قبیل هستند.

امام صادق(ع) می فرماید: هیچ انسانی تکبر یا گردنکشی نکرد مگر به واسطه ذلت و حقارتی که در خود یافت. آن حضرت در حدیثی دیگر میفرماید: آن که مردم را کوچک شمارد و بر آنان بزرگی فروشد جبار است. و باز

میفرماید: وارد بهشت نشود آن که در دلش به اندازه دانه خردلی تکبر باشد...

کتاب پرهیز از کبر و غرور، ناصر کاوه

# انما بعثت لأكمل مكارم الاخلاق

این «انما» خیلی معنا دارد.  
یعنی اساساً بعثت من برای این است؛ هدف این است؛  
بقیه مقدمه است. «لا تمم مكارم الاخلاق»؛  
تا اینکه مكارم اخلاق، در میان بشر و افراد جامعه،  
در میان انسانها و این امت کامل شود؛ رشد پیدا کند و همه از آن برخوردار شوند و انسان شویم.

عبدالله  
۱۳۷۵/۰۹/۱۹

### تکبر مانع تکامل

یکی از صفاتی که مانع راه کمال انسانی است و در قرآن به عبارات گوناگون و در جاهای فراوان و همچنین در روایات و فرمایش‌های ائمه علیهم‌السلام نسبت به آن صفت پرهیز داده شده‌ایم و برحذر داشته شده‌ایم، صفت تکبر و خودبزرگ‌بینی است. این صفت برای پیشرفت انسان در مدارج معنوی، چیز بسیار خطرناکی است.

هدف نهایی از این‌همه جنجال‌هایی که از اول تاریخ بوده است –یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دو صف شدن حق و باطل، جنگ‌ها، نبردها، درگیری‌ها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی– تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه‌چیز، مقدمه این است؛ ولی تکبر حالتی است که اگر در کسی وجود داشت، او دچار خودشگفتی می‌شود و وقتی خودش، کارش، معلوماتش و خصوصیاتِ فردیش را مورد توجه قرار می‌دهد، حس اعجاب به او دست می‌دهد و به نظرش بزرگ و زیبا و مطلوب می‌آید. شاید بشود گفت که بزرگترین مانع و بدترین درد و بیماری در راه تکامل بشری، عبارت از خود را بزرگ دیدن، خود را پاک و بی‌غش دیدن، خود را قدرتمند و توانا دیدن و خود را برتر از دیگران مشاهده کردن است.

### سَم قاتل!

یکی از خصوصیات تکبر، این است که انسان خودش را از دیگران بزرگتر ببیند. معنای تکبر این نیست؛ این یکی از خصوصیات تکبر است. این چیز خیلی خطرناک و عجیبی است. انسان وقتی آیات قرآن را ملاحظه می‌کند، می‌بیند روی این صفت –که با اسم‌های گوناگونی هم از آن یاد شده: استعلا، علوّ، استکبار، تکبر– خیلی تکیه شده و انسان مؤمن که در راه خدا حرکت می‌کند، از این خصوصیت خیلی برحذر داشته شده است.

برای کسی که خود را مقتدر ببیند، تکبر فرق نمی‌کند. این نوعی از تکبر است. انسان خود را دارای قدرت و غنا و بی‌نیازی احساس کند یا خود را دارای علم و دانش احساس کند و هر چیزی که به او عرضه می‌شود، چون به علم و دانش خود خیلی معتقد است، همه‌چیز را با دانش خود تطبیق بکند؛ هرچه در دایره علم او گنجید، آن درست است؛ هر چیزی در دایره علم او نگنجید، آن را رد خواهد کرد! این هم شعبه‌ای از تکبر و یکی از انواع خطرناک آن است. حتی برای کسانی هم که اهل عبادت و زهد و توجه به خدا و تلاش معنوی هستند، تکبر در کار و رشته خودشان وجود دارد. همان عُجبی که انسانِ عابد و زاهد به عبادت خود پیدا می‌کند، یکی از شعب تکبر است؛ خود را بزرگ دیدن، خود را پاک دیدن، خود را برتر از دیگران دیدن.

شب قدر را کسی به دعا و مناجات و گریه و توجه به خدا و نماز و استغفار و امثال این‌ها بگذرانند، بعد فردای آن روز، وقتی که در بین جمع می‌آید و مردم را در خیابان‌ها مشغول کار خودشان می‌بیند، در دل خود بگوید: ای بیچاره‌ها! شما دیشب در چه حالی بودید، ما چه حالی داشتیم؛ شما غافل بودید! یعنی خود را از دیگران بالاتر حساب کند و اینچنین بیندارد. هرکدام از این‌ها باشد، برای پیشرفت تکاملی انسان، سم قاتل است.

امثال ما افراد معمولی، دچار تکبرهای عامیانه هستیم. آن کسانی که در درجات معنوی سیر می‌کنند و مقامات بالاتری را می‌بینند، آن‌ها هم در هر رتبه و شأنی که باشند، ممکن است دچار تکبر و اعجاب به نفس و خودبزرگ‌بینی بشوند که برای آن‌ها خطر عظیمی است. این برای هر کسی در هر مرتبه‌ای خطر است.

### شکستن خویش

قدم اول در راه خدا، شکستن خویشتن و خود را فقیر و تهیدستِ مطلق دیدن است. یعنی انسان در عین قدرت و ثروت و علم و برخورداری از مزایا و محاسن و خصوصیات مثبت و در اوج دارایی و توانایی، واقعاً –نه به‌صورت تعارف– خود را در مقابل خدا، نیازمند و تهیدست و محتاج و کوچک و حقیر ببیند. این، آن روحیه کمال انسانی است که البته باید با تمرین به این جاها رسید.

شنیدم مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی معروف –که از بزرگان اولیا و عرفا و مردان صاحب‌دل زمان خودش بوده است– اوایی که برای تحصیل وارد نجف شد، با این‌که طلبه بود ولی به شیوه اعیان و اشراف حرکت می‌کرد. نوکری دنبال سرش بود و پوستینی قیمتی روی دوشش می‌انداخت و لباس‌های فاخری می‌پوشید؛ چون از خانواده اعیان و اشراف بود و پدرش در تبریز ملک‌التجار بوده یا از خانواده ملک‌التجار بودند. ایشان

طلبه و اهل فضل و اهل معنا بود و بعد از آن‌که توفیق شامل حال این جوان صالح و مؤمن شد، به درِ خانه عارف معروف آن روزگار، استاد علم اخلاق و معرفت و توحید، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی –که در زمان خودش در نجف، مرجع و ملجأ و قبله اهل معنا و اهل دل بوده است و حتی بزرگان می‌رفتند در محضر ایشان می‌نشستند و استفاده می‌کردند– راهنمایی شد. روز اولی که مرحوم حاج میرزا جوادآقا، با آن هیأتِ یک طلبه اعیان و اشراف متعین به درس آخوند ملاحسینقلی همدانی می‌رود، وقتی‌که می‌خواهد وارد مجلس درس بشود، آخوند ملاحسینقلی همدانی، از آن جا صدا می‌زند که همان جا –یعنی همان دمِ در، روی کفش‌ها– بنشین. حاج میرزا جواد آقا هم همان جا می‌نشیند. البته به او برمی‌خورد و احساس اهانت می‌کند اما خودِ این و تحمل این تربیت و ریاضت الهی او را پیش می‌برد. جلسات درس را ادامه می‌دهد. استاد را –آن‌چنان‌که حق آن استاد بوده– گرمی می‌دارد و به مجلس درس او می‌رود.

یک روز در مجلس درس (یا) بعد که درس تمام می‌شود، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی به حاج میرزا جوادآقا رو می‌کند و می‌گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور! بلند می‌شود، قلیان را بیرون می‌برد؛ اما چه‌طور چنین کاری بکند؟! اعیان، اعیان‌زاده، جلوی جمعیت، با آن لباس‌های فاخر! ببینید، انسان‌های صالح و بزرگ را این‌طور تربیت می‌کردند. قلیان را می‌برد به نوکرش که بیرون در ایستاده بود می‌دهد و می‌گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می‌رود قلیان را درست می‌کند و می‌آورد به میرزا جوادآقا می‌دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می‌کند. البته این هم که قلیان را به‌دست بگیرد و داخل مجلس بیاورد، کار مهم و سنگینی بوده است؛ اما مرحوم آخوند ملاحسینقلی می‌گوید که خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه این‌که بدهی نوکرت درست کند!

این، شکستن آن من متعرضِ فضول موجب شرک انسانی در وجود انسان است. این، آن منیت و خودبزرگ‌بینی و خودشگفتی و برایِ خود ارزش و مقامی در مقابل حق قایل شدن را از بین می‌برد و او را وارد جاده‌ای می‌کند و به مدارج کمالی می‌رساند که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به آن مقامات رسید. او در زمان حیات خود، قبله اهل معنا بود و امروز قبر آن بزرگوار، محل توجه اهل باطن و اهل معناست. بنابراین قدم اول، شکستن منِ درونی هر انسانی است که اگر انسان، دایم او را با توجه و تذکر و موعظه و ریاضت –همین‌طور ریاضت‌ها– پُست و زبون و حقیر نکند، در وجود او رشد خواهد کرد و فرعونی خواهد شد.

همه مفساد عالم، زیر سر منیت‌های افراد بشر است. همه ظلم‌ها، همه‌ی تبعیض‌ها، همه جنگ‌ها و خونریزی‌ها، همه قتل‌های نابه‌حقی که در دنیا اتفاق می‌افتد، همه کارهایی که زندگی را بر بشر تلخ می‌کند و انسان را از سعادت خود دور می‌نماید، زیر سر این منیت و فرعون درونی‌ای است که در باطن من و شماست. اگر او را مهار نکنیم و این اسب سرکش را که در وجود ماست دهنه‌زنیم، بسیار خطرناک خواهد بود. نه فقط برای خود انسان خطرناک است، بلکه به قدر شأن و تأثیر و شعاع وجودی هرکسی، برای دنیای خارج از وجود و باطن خود او، خطرناک است. این منیت که خود انسان را به خاک سیاه می‌نشاند، به هر اندازه‌ای که یک انسان قدرت دارد در دنیای خارج و واقعی تأثیر بگذارد، به همان اندازه فساد ایجاد خواهد کرد. به همین خاطر است که در قرآن می‌فرماید: «أَلیس فی جهنم مثوی للمتکبّـرین» جهنم جایگاه متکبران است. گناه‌ها، فسادها و بدبختی‌ها از تکبر ناشی می‌شود. کبر انسان‌هاست که دنیایی را در باطن خود آن‌ها و همچنین در فضای محیطِ به آن‌ها به‌وجود می‌آورد که در آن دنیا، شیطان مسلط و همه‌کاره است.

### مُلک سلیمان

در این سوره مبارکه نمل، من تأمل می‌کردم. ماجرای سلیمان پیامبر علی نبیناوعلیه‌السّلام که در این سوره مقداری از آن ذکر شده، خیلی عجیب است. تقریباً همه قضایا، دور همین محور دور می‌زند. سوره با ماجرای موسی شروع می‌شود و به فرعون –که علوّ و استکبار فرعونی را ذکر می‌کند– منتهی می‌شود. یعنی این‌که یک انسان به قدرت و عزت ظاهری خود، آن‌قدر بیالذ که دنیایی از او به‌وجود بیاید که از فرعون به‌وجود آمد. بلافاصله وارد قضایای سلیمان و داوود می‌شود: «و لقد اتینا داود و سلیمان علما»). خدای متعال، علم و مُلک و قدرت را به این‌ها داد؛ تا جایی که سلیمان به مردمی که در اطرافش بودند، خطاب کرد و گفت: «(و اوتینا من کلّ شیء)). همه امکاناتی که برای یک قدرت یگانه لازم است، خدای متعال به سلیمان عطا کرده بود. مُلک سلیمانی، حکومت سلیمانی، محصول تلاش چندصد ساله بنی‌اسرائیل است؛ یعنی حق، همان حقی که

## کتاب پرهیزشده از کبر و غرور، ناصر کاویانی

# از سیم خاردار نفست عبور کن

این حرف من نیست، حرف یک رزمنده‌ی همدانی\* است که اگر چنانچه از سیم خاردار می‌خواهی رد بشوی، اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی. وقتی گرفتار خودمان هستیم نمیتوانیم کاری انجام بدهیم؛ این را آنها به ما یاد دادند؛ این را آن جوان ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله‌ی رزمنده به ما تعلیم داد، از آنها یاد گرفتیم؛ این یک ثروت عظیم است.

سید محمد  
۹۵/۱۲/۱۶

\* رزمنده‌ی همدانی: شهید علی چیت‌سازیان؛ فرمانده اطلاعات علمیات لشکر انصارالحسین همدان؛ نقل شده توسط شهید حاج علی خوش لفظ در کتاب «وقتی مهتاب گم شد».

کتاب پرده‌نشدن از کبر و غرور، ناصر کاوی

موسی آن را بر فرعون عرضه کرد. آن کلمه توحیدی که در بنی‌اسرائیل سالیان درازی تعقیب شد، مظهر حکومت این حق و کلمه توحید، حکومت داوود است و بعد از او، حکومت سلیمانِ پیامبر که حکومت عجیبی است.

تمام داستان سلیمان، از اول تا آخر –تقریباً آن مقداری که خدای متعال در این سوره ذکر می‌کند– پیرامون این نکته است که این انسان مقتدرِ عظیم‌الشّائی که نه فقط کلیدهای قدرت مادّی و معمولی و عادی، بلکه کلیدهای قدرت معنوی و همچنین کلیدهای قدرت غیرمعتاد و غیرمعمولی در اختیار او بوده و یک قدرت بی‌نظیر داشته که هیچ‌کسی قبل از سلیمان و بعد از سلیمان به چنین حکومت و قدرتی نرسیده، در اوج این قدرت، این انسان در مقابل پروردگار عالم، خاضع و خاشع است: «نعم العبد إنه اّواب». در آیات متعددی از قرآن –چه در سوره نمل، چه در سوره سبا، چه در سوره صاد، چه در سوره بقره– پروردگار عالم از سلیمان اسم آورده و او را به‌عنوان «اّواب» و بنده‌ای که برای خدا تواضع می‌کند و به خدا برمی‌گردد و همه امور خود را به خدا محول می‌نماید، توصیف می‌کند.

#### ماجرای مورچه

در این بخش از داستان سلیمان هم که در سوره نمل آمده، همین‌طور است. اول از داستان مورچه‌ها شروع می‌کند: «حتی إذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا أیها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده». سخن مورچه‌ای به مورچه‌هاست که می‌گوید: «و هم لا یشعرون». یعنی سپاهیان سلیمان، در حالی که آن‌ها نمی‌دانند و نمی‌فهمند و توجه ندارند، شما را لگد نکنند. سلیمان پیامبر، این سخنان را می‌فهمد. این قدرت الهی است. حالا این پیامبر چگونه امواجی را که از مورچه‌ها ساطع می‌شود و وسیله ارتباط یک مورچه با مورچه‌های دیگر است و برای انسان غیرقابل فهم و درک است، درک می‌کند؟ این جزو قدرت‌های الهی است که «علمنا منطق الطیر»). سلیمان پیامبر، سخن گفتن پرندگان را می‌فهمد و خصوصیات سخنان پرندگان را درک می‌کند. این‌ها چیزهایی است که هرچه علم پیشتر می‌رود و خصوصیاتی از پرندگان و جانوران و گیاهان را برای ما روشن می‌کند، بیشتر قابل فهم و قابل قبول می‌شود…

بعد از آن‌که آن قدرت عظیم، سخن مورچه را می‌شنود، «فتبسّم ضاحکاً من قولها»): از سخن مورچه تبسم می‌کند! این، یک چیز خیلی شیرین و سمبلیک است. مورچه مظهر ضعف و خردی و حقارت است و سلیمان مظهر قدرت انسانی و مظهر عظمت است. از این عظمت، بیشتر نمی‌شود. در مقابل سخن طعن‌آمیز حقیرترین موجودات، خشمناک نمی‌شود و درصدد مقابله و انتقام بر نمی‌آید. این، روحیه خیلی عجیبی است. البته در پیامبر، چنین روحیه‌هایی قابل تصور است اما برای انسان‌های معمولی، این مقدار حلم و ظرفیت روحی میسور نیست.

نکته‌ای در همین داستان‌های مربوط به سلیمان پیامبر هست که در قرآن کریم روی آن تکیه شده و قابل توجه است. آن نکته هم در همین روال می‌باشد. عرض کردم که این بخش مربوط به سلیمان در این سوره، گانه همه‌اش در اطراف همین قضیه است؛ یعنی نشان دادن این‌که انسان‌های قدرتمند، چگونه ممکن است در مقابل خدای متعال خاضع و خاشع بشوند، خودشان را نبینند، حیثیت و منیت خود را به حساب نیاورند، در مقابل خدا هیچ باشند و چگونه این، مایه کمال انسانی است. سعی شده، این نشان داده بشود.

#### ماجرای ملکه سبا

وقتی سلیمان اطلاع پیدا کرد که حکومت ملکه سبا –بلقیس– وجود دارد، پیغام فرستاد که «الّا تعلوا علی و اتونی مسلمین»). یعنی این قدرت فایقه الهی، همه قدرت‌های فرعونی و شخصی و شیطانی را از بین می‌برد و همه را در مقابل خدای متعال تسلیم می‌کند. شهر سبا، حدوداً محلی در یمن یا نزدیک شمال آفریقا بوده که البته محل دقیق آن، مورد اختلاف است.

سلیمان به بلقیس پیغام می‌دهد که بایستی در مقابل قدرت سلیمانی تسلیم بشوید. بلقیس هدیه‌ای به خدمت سلیمان می‌فرستد ولی سلیمان هدیه آن‌ها را رد می‌کند. نشان می‌دهد که مسأله، مسأله مبادلات مالی و معامله نیست؛ مسأله ایمان و تسلیم در مقابل خداست.

وقتی بلقیس وارد منطقه قدرت سلیمان و مشرف به قصر او می‌شود، سلیمان دستور می‌دهد که یک قصر و ایوان و محل مُعظمی از جنس شیشه درست کنند؛ چون قدرت مافوق عادت در اختیار سلیمان بود: «یعملون

له ما یشاء من محاریب و تماثیل»). قصر یا ایوان با عظمتی از جنس شیشه درست کردند. وقتی که بلقیس خواست وارد آن محوطه بشود، از شفافیت این شیشه‌ها خیال کرد این‌ها آب است. و چون ناچار بود که وارد بشود –گفته بودند باید وارد بشوی– لباسش را بلند کرد که به آب تر نشود. وقتی لباسش را بلند کرد، سلیمان به او فرمود: «اِنَّه صرح ممرّد من قواریر»): این‌ها آب نیست، شیشه است. برو، نمی‌خواهد لباست را بلند کنی!

در این‌جا، این عظمت سلیمانی –که علم و قدرت و عزت و ثروت و همه چیز را جمع کرده بود و در اختیارش قرار داده بود– ناگهان غرور بلقیس را شکست و آن مانع اصلی برای اسلام و مسلمان شدن و ایمان آوردن او را از سر راه برداشت. به‌هرحال، او هم پادشاه و فرد قدرتمندی بود. وقتی قدرتمندان در مقابل یکدیگر قرآز می‌گیرند، بیشتر تکبر می‌ورزند و روح کبرآلود و آن نفس سرکش خودشان را بیشتر میدان و پرورش می‌دهند؛ معارضه است دیگر.

در مقام معارضه، خصوصیت فرعونی انسان بیشتر ظاهر می‌شود. با این وضعیت ممکن نبود که بلقیس ایمان بیاورد. اگر ایمان هم می‌آورد، ایمان ظاهری و ایمان از روی ترس بود. چرا؟ چون حالت سلطنت و قدرت و جبروت در باطنش اجازه نمی‌داد که او ایمان بیاورد. وقتی در مقابل این عظمت قرار گرفت –عظمتی که در کمال قدرت و پیچیدگی در یک انسان جمع شده است اما در عین حال، این انسان خودش را بنده خدا می‌داند– ناگهان آن شیشه عجب و غرور درون بلقیس شکسته شد؛ «قالت ربّ اِنّی ظلمت نفسی»). بعد از آن‌که این آیت عظیم را دید، این‌جا بود که بلقیس زبان به مناجات پروردگار باز کرد و گفت: پروردگارا! من به خودم ظلم کردم. «و اسلمت مع سلیمان»). از روی دل، اسلام آورد؛ یعنی آن مانع برطرف شد.

در این‌جا هم خدای متعال نشان می‌دهد که یک انسان، مادامی که اسیر طلسم کبر و کبرiایی و جبروت درونی خودش است، ممکن نیست ایمان بیاورد. وقتی این طلسم شکست، ایمان آوردنِ او هم آسان می‌شود. این، آن درس بزرگ قرآنی و اسلامی است.

#### استغنا و طغیان

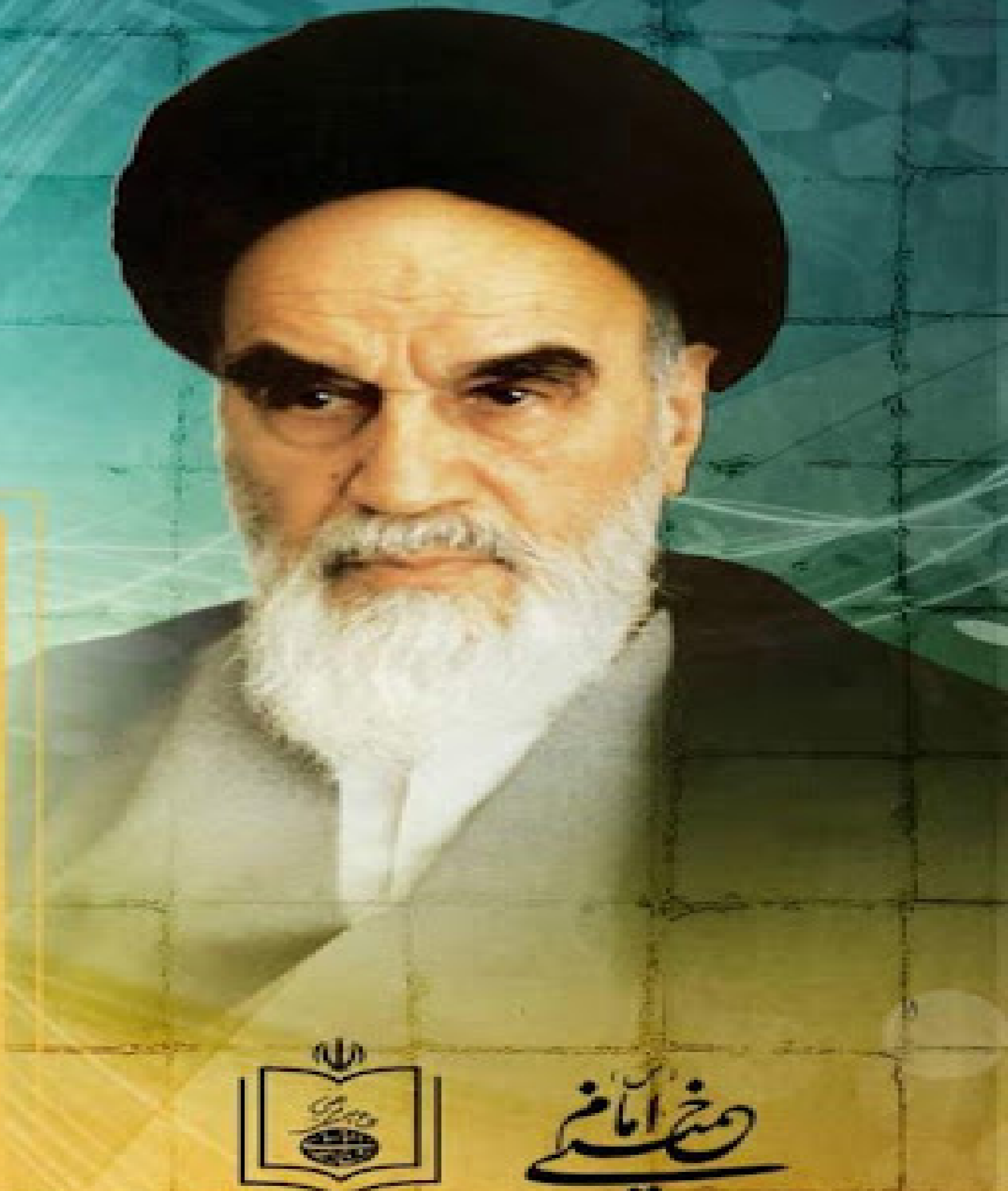
تمام مشکلاتی که در دنیا پیدا شده، به‌خاطر همین کبرiایی‌ها پیدا شده است. افرادی که امروز در دنیا دارای قدرت هستند –قدرت‌های بزرگ پوشالی، قدرت‌هایی که هیچ چیز نیست– امروز قدرتمندند اما فردا به خاک سیاه نشسته‌اند. امروز یک سلطان است اما دو روز بعد، یک هفته بعد، موجود عاجز و ناتوانی است که قدرت دفاع از جان خودش را هم ندارد! چه‌قدر تاریخ از این قضایا پُر است. این چه قدرتی است؟ این چه جبروتی است که انسان به آن بنازد و ببالد؟ غنی‌هایی که به غنای خودشان متکی هستند، غافل از آنند که این، غنا و بی‌نیازی نیست. این همان حالتی است که در سوره شریفه «علق») می‌فرماید: «إِنَّ الانسان لیطغی اَن راه استغنی»). وقتی انسان طغیان می‌کند که خود را غنی ببیند، غنی بیابد و بی‌نیاز احساس کند. مایه طغیان، این است.

ای بسا کسانی که پول زیاد و ثروت و امکاناتی دارند اما خودشان را بی‌نیاز احساس نمی‌کنند و تکیه‌ای به این ثروت ندارند و خودشان را وابسته به خدا می‌دانند. این آدم، طغیان نخواهد کرد. سلیمان پیامبر –که همه ثروت دنیا در اختیار او بود– مظهر کامل چنین چیزی است. حکومت‌های الهی در طول تاریخ و هرکدام از پیامبران و اولیا که به حکومت رسیدند، همین‌طور بوده‌اند. ثروت‌ها و امکانات جامعه در اختیار آن‌ها بوده ولی خود را از آن جدا می‌کرده‌اند؛ مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام که ثروت شخصی هم داشت و دائماً تحصیل می‌کرد و صدقه می‌داد. ثروت‌های جامعه و بیت‌المال هم در اختیار او بود، هرچه که می‌خواست، می‌توانست مصرف بکند؛ اما از این غنا و ثروت، خودش را جدا می‌کرد.

آن چیزی که برای انسان خطرناک است، همین احساس استغنا و بی‌نیازی و قدرت و اتکا به دانایی خویشتن است. قرآن کریم داستان قارون را نقل می‌کند و می‌گوید وقتی که به او نصیحت می‌کردند، او در جواب می‌گفت: «إِنما اوتیته علی علم»): من از روی علم و دانش، این ثروت را به‌دست آوردم و متعلق به خودم است. این غرور، فخر، تکبر، تکیه به آنچه که در انسان هست و چیز کم و ناچیزی است و انسان آن را چیزی می‌انگارد و خیال می‌کند زیاد است، بزرگترین بلیه‌هاست.

## کتاب پرده‌شده از کبر و غرور، ناصر کاویانی





## سرکوبے غرور

اسلام آمدہ است کہ انسان را از این ضلالتی کہ دارد از این حجابهایی کہ دارد حجابهایی کہ بالاتر از همه حجاب خودبینی است. خود گندہ بینی [خارج کند]. تا انسان یک چیزی دستش می آید یک غروری در او پیدا می شود. خودش را بزرگ می بیند. اسلام آمدہ است کہ سرکوب کند این غرور را.

صحیفہ امام ج ۱۲، ص ۵۰۷



مجلس شورای اسلامی ایران

سخن آمانی

www.imam-khomeini.ir

کتاب پرہیزشہدا از کبر و غرور، ناصر کاوی

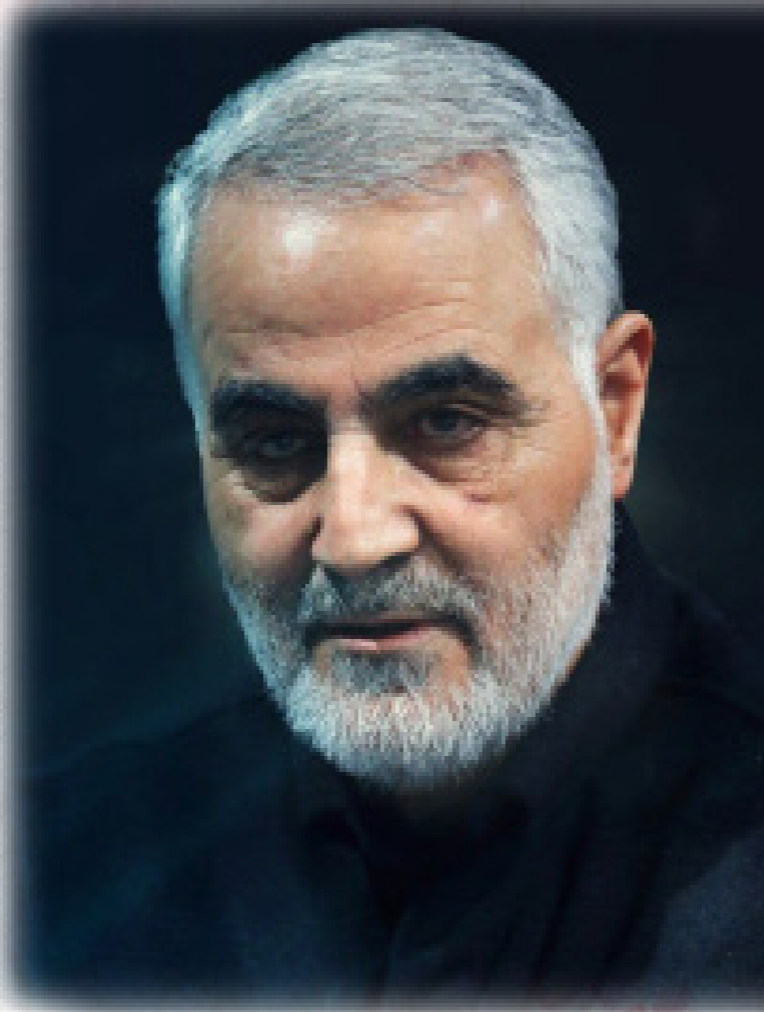


**دوری از غرور**

چشم هایش را چسبانده بود به دوربین. زل زده بود تو آتش. از پشت شعله ها عراقی بود که جلو می آمد با کلی پی ام پی و تانک و آر پی جی. رفت بالای سر بچه ها و یکی یکی بیدارشان کرد. چند ساعت بیش تر طول نکشید. با کلی اسیر و غنیمت برگشتند. بار اول بود که از نزدیک عراقی می دیدند. شب که شد، سنگر به سنگر سراغ بچه هارفت. یه وقت غرور نگیردتون. فکر نکنید جنگ همینه. عراقی ها باز هم می آن. از این به بعد با حواس جمع ترو توکل بیش تر...

دور هم گرد نشسته بودیم. مصطفی بغل دست آیت الله بهجت نشسته بود. دانه دانه بچه ها را معرفی می کرد و از عملیات فتح المبین گزارش می داد. رزمنده های غیور اسلام، باب فتح الفتوح را گشودند. ما سربازهای امام خمینی، صدام و صدامیان را نابود می کنیم. حاج آقا سرش پایین بود و گوش می داد. حرف های مصطفی که تمام شد، دستش را زد پشت مصطفی و گفت: مصطفی! هر کدوم ما یه صدامیم. یه وقت غرور نگیرد مون...

منبع: کتاب یادگاران، جلد هشت کتاب شهید ردانی پور، ص ۲۹



**"مکتب شهید، حاج قاسم سلیمانی"**

توی یکی از عملیات که سردار سلیمانی حضور داشتند یکی از رزمنده ها برای دست بوسی سردار جلو رفت. دست حاج قاسم رو گرفت تا او مد بپوسه حاج قاسم، پیش دستی کرد و زودتر دست رزمنده رو بوسید... یک روز از ماه را نذر یک جانباز ۷۰ درصد کرده بود. می رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می داد، از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت. سوره که خبر شهادت جانباز را دادند، یک نفر را مأمور کرد برود نجف آباد تا هم در مراسم شرکت کند و هم کاری روی زمین نماند... هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آنهم نه نماز شبی عادی، نماز شبهای او همیشه با ناله و اشک و اندوه به درگاه خدا بود. من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم حتی بارها در منزلشان خوابیدم، اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت اما من با اشکها و صدای ناله های او برای نماز بیدار می شدم...

کتاب من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه

**سلیمانی  
قاسم  
شهید**

کتاب شهید سلیمانی

کتاب شهید سلیمانی

زندگی پیش شهید

کتاب پرچم شهید از کبر و غرور، ناصر کاوه

### منتظر چه هستیم؟

در جمهوری اسلامی، همه قشرها، چه کسانی که مسؤولیتی در نظام جمهوری اسلامی دارند - که البته نسبت به این‌ها، تکلیف سنگین‌تر و فوری‌تر و واجب‌تر است - چه مردم معمولی جامعه که سمت و منصب و شغل و اعتباری ظاهری را یدک نمی‌کشند، اگر سعی کنند همین یک خصوصیت را - تواضع، زدودن روح تکبر و استعلا و علو که موجب طغیان است - در خودشان به‌وجود آورند، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد و جامعه، جامعه حقیقتاً اسلامی خواهد شد. باید این کارها را بکنیم؛ منتظر چه هستیم؟ آن احساس و وسوسه‌ای که درون من و شما وجود داشته باشد، دایم به ما بگوید که ما از دیگران بالاتریم، حرف ما از حرف دیگران قابل قبول‌تر است، شأن ما از شأن دیگران بیشتر است؛ این، موجب فساد و اختلاف و گسستن همه چیز در نظام اسلامی است؛ این را باید از بین برد. اگر ما این صفت شیطانی را در وجود خودمان و در صحن جامعه از بین بردیم، برادری و همکاری به‌وجود خواهد آمد و روزبه‌روز، وحدت بهتر و بیشتری ایجاد خواهد شد و جامعه، التیام الهی و اسلامی خودش را به‌دست خواهد آورد.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه در کتاب شریف نهج‌البلاغه، درباره صفت تکبر و در مقام علاج و زدودن آن، مطالب عجیبی بیان فرمودند و کلمات درباری از آن بزرگوار نقل شده و زندگی آن حضرت هم مظهر همین عبودیت برای خدا و در راه خدا بود. شاید بشود نقطه مقابل آن کبر و علو و استعلا در وجود انسان را عبودیت و بندگی و خضوع محض در مقابل خدا دانست که پذیرفتن احکام الهی و تسلیم در مقابل خدا را به همراه دارد.

این، خصوصیت اولیای الهی است و وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة والسلام بیشتر از همه‌کس به این خصوصیت آراسته بود. وجود آن بزرگوار، از اول زندگی و از اول مبارزات در راه اسلام تا زمانی که پیامبر خدا در جامعه حضور داشتند و همچنین بعد از رحلت پیامبر تا وقتی که حکومت و خلافت در اختیار آن بزرگوار قرار گرفت و همچنین در دوران خلافت و حکومت آن بزرگوار، در عین مبارزه با طاغوت‌ها و متکبران و مستکبران صحنه سیاست، با آن روحیه استکباری که در درون انسان‌ها هست نیز مبارزه می‌کرد. عمل شخصی او این‌طور بود. در وجود خود آن بزرگوار، خضوع و خشوع و تواضع در مقابل پروردگار، یک چیز عجیب و استثنایی بود و در دیگران هم این حالت را ایجاد می‌کرد. پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای گرفت. روز دهم: سخنرانی در دیدار با مردم در روز بیست‌وسوم ماه مبارک رمضان؛ ۶۹/۰۱/۳۰

### خصوصیات اخلاقی و اجتماعی شهید ملا محمود محمدی

ملا محمود محمدی از هوش و پشتکار سرشاری برخوردار بود، زمانی هم برای امرای معاش خود، مجبور بود به کشاورزی و دامداری بپردازد از مطالعه غافل نبود؛ در کنار کارهای خود به مطالعه و تحقیق ادامه داد؛ کتاب نوشت و به تربیت شاگردان همت گمارد.

ملا محمود بیشتر اوقات خود را در مسجد می‌گذراند؛ نمازهایش را به موقع می‌خواند، دیگران را نیز بدان تشویق می‌کرد. **غرور و کبر نداشت** و نسبت به مردم متواضع بود، وجودش لبریز از محبت و خلوص بود، هرگاه مشکلی برای اهل محل پیش می‌آمد تکیه گاه و امیدشان بود. کودکان نیز از لطف و محبتش بهره مند بودند؛ به آن‌ها مجال می‌داد تا سخن بگویند؛ تمرینی بود تا شخصیت مناسبی بیابند.

در برابر سختی‌ها صبر و شجاعت می‌ورزید و از گفتن حق، و تکذیب باطل پرهیز نداشت، وقتی افراد گروهک کومله وی را دستگیر کردند هر چه شکنجه و آزارش دادند که دست از مبارزه بردارد، ناکام ماندند و ملا محمود برای حفظ جان و منافع دنیا، دین خود را نفروخت.

نسبت به تحصیل زنان نظر موافق داشت و در دوره ای که تحصیل دختران رایج نبود خانواده‌ها را تشویق می‌کرد که دختران خود را برای تحصیل، به مدارس بفرستند. خودش نیز در این زمینه پیشقدم بود، از این روی دخترانش به تحصیل پرداختند و صاحب فضل و فضیلت شدند.

ملا محمود محمدی پیوند محکمی با دعا داشت؛ به درگاه خداوند تضرع می‌کرد و حاجات خود را فقط از وی طلب می‌کرد، مردم نیز به سبب اخلاص و صفای باطنی اش او را شفیع خود می‌ساختند، هرگاه مشکل بزرگی داشتند یا بیماری لاعلاج در بستر داشتند از ملا محمود می‌خواستند که برایشان دعا کند و از خداوند شفا و فرج کند. شهدای روحانی اهل سنت - منبع: راهیان نور

شهید مدافع حرم  
اکبر شیریاری



گذرین بر سیره شهید

همسر مثل شهدا بود. متواضع و صبور و فروتن؛ و خیلی مهربان بود. روزی یک ساعت قرآن می‌خواند. علاقه اش به شهدا توصیف ناپذیر است. کتاب‌های شهدا رو می‌خواند و هر سال راهیان نور می‌رفت. با آنکه مشغله کاری اش زیاد بود و دائم مأموریت می‌رفت اما وقتی از بیرون وارد منزل می‌شد خیلی صبورانه رفتار می‌کرد؛ خستگی کارش را پشت در می‌گذاشت؛ به عنوان زن خانه مرا درک می‌کرد. اکبر برای شهادت خیلی تلاش کرد. خالصانه برای سپاه کار کرد. می‌گفت: حاضرم برای سپاه مجانی کار کنم...

راوی: همسر شهید

کتاب پرچم شهدا از اکبر و غرور ناصرکار



# سه آفت برای بسیج

از منظر رهبر معظم انقلاب

---

مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان گردان‌های بسیج،  
برای درخت تنومندِ بسیج؛ ۳ آفت بر شمردند. ایشان فرمودند:  
«مراقب باشید این درخت تنومندِ [بسیج] دچار آفت نشود.»  
اولین آفت **غرور** است، آفت **دوّم**، **غفلت** و سومین آفت،  
**ورود در مسابقه‌ی زرق و برق زندگی** است.

---

۱۳۹۴/۰۹/۰۴

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاوی



سردار سرلشکر  
پاسدار شهید  
مهدی زین الدین:

**تو هیچی نیستی!؟**

همه رزمندگان با شور و سرو صدا دنبالش می دویدند و روی دست بلندش می کردند و شعار «فرمانده آزاده» سرمی دادند. آقا مهدی به سختی توانست خودش را از چنگ بچه ها نجات دهد... اندکی بعد، با چشمانی اشک آلود در گوشه ای نشسته بود و با تشریح به نفس خودش می گفت: مهدی، خیال نکنی آدم مهمی شده ای که این ها این قدر به تو اهمیت می دهند، تو هیچی نیستی، تو خاک کف پای بسیجیان هستی همین طور می گفت و آرام آرام می گریست ...

برشی از زندگی سردار شهید حاج مهدی زین الدین



دشمن باید بداند و این تجربه را کسب کرده باشد که هر توطئه ای را که علیه انقلاب طرح بیزی کند، استیبدار و اکتادای پیروی از رهبر عزیز، آن را خنثی خواهد کرد.

شهید محرم کاوه  
شهید بود

فرمانده لشکر ویژه شهدا  
۱۰ شهریور ماه سالروز شهادت

**دوری از غرور کاذب**

توی یه مجلس که شهید محمود کاوه هم حضور داشت به مناسبت ازش نام بردم. چند روز بعد تلفن کرد و گفت: می خوام ببینمت. بعد هم اومد و نشست کلی گریه کرد و گفت: تو رو به جدت قسم میدم توی مجالس اینقد از من تعریف نکن . می ترسم نفس بر من غالب بشه و در این راهی که قدم گذاشتم غرور بیاد سراغم و عملم رو خراب کنه... خاطره ای از زندگی سردار شهید محمود کاوه

منبع: کتاب سرداران تقوا، صفحه ۶۴

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاوه



### دوری از غرور

سه سالی می شد که منابع آب پایگاه لایروبی نشده بود، وقتی آب می خوردیم، تو لیوان ها یه وجب خاک جمع می شد. همون موقع عباس تازه فرمانده ی اونجا شده بود. دستور داد هر چه سریع تر منبع ها رو لایروبی کنند. قیمت گرفتیم دیدیم حداقل ۳۰۰ هزار تومان هزینه داره! اون روزا این مبلغ برامون افسانه ای بودو پایگاه هم نمی تونست برای این کار اینقدر هزینه کنه.

وقتی عباس رو در جریان قرار دادیم، گفت:

((برو گروهانت رو بیار پای منبع)) سربازها که اومدن؛ اول از همه خود عباس رفت داخل یکی از منبع ها و شروع کرد به لایروبی. سربازها هم کاررو یاد گرفتند، همین طور که مشغول کار بودیم دیدم یکی از سربازها ایستاده و به بقیه نگاه می کنه. سرش داد زد و گفتم: ((سرباز! به کارت برس.)) دیدم فوراً مشغول کار شد. جلو تر که رفتم دیدم خود بابائیه. خیلی خجالت کشیدم.

گفتم: ((ببخشید جناب سرهنگ، با این سر و صورت خاکی نشناختتون.))

خلبان عباس بابایی گفت: ((عیبی نداره، ولی سعی کن با سربازا بهتر رفتار کنی تا کمتر اذیت بشن.))

منبع: کتاب علمدار آسمان ص ۴۵

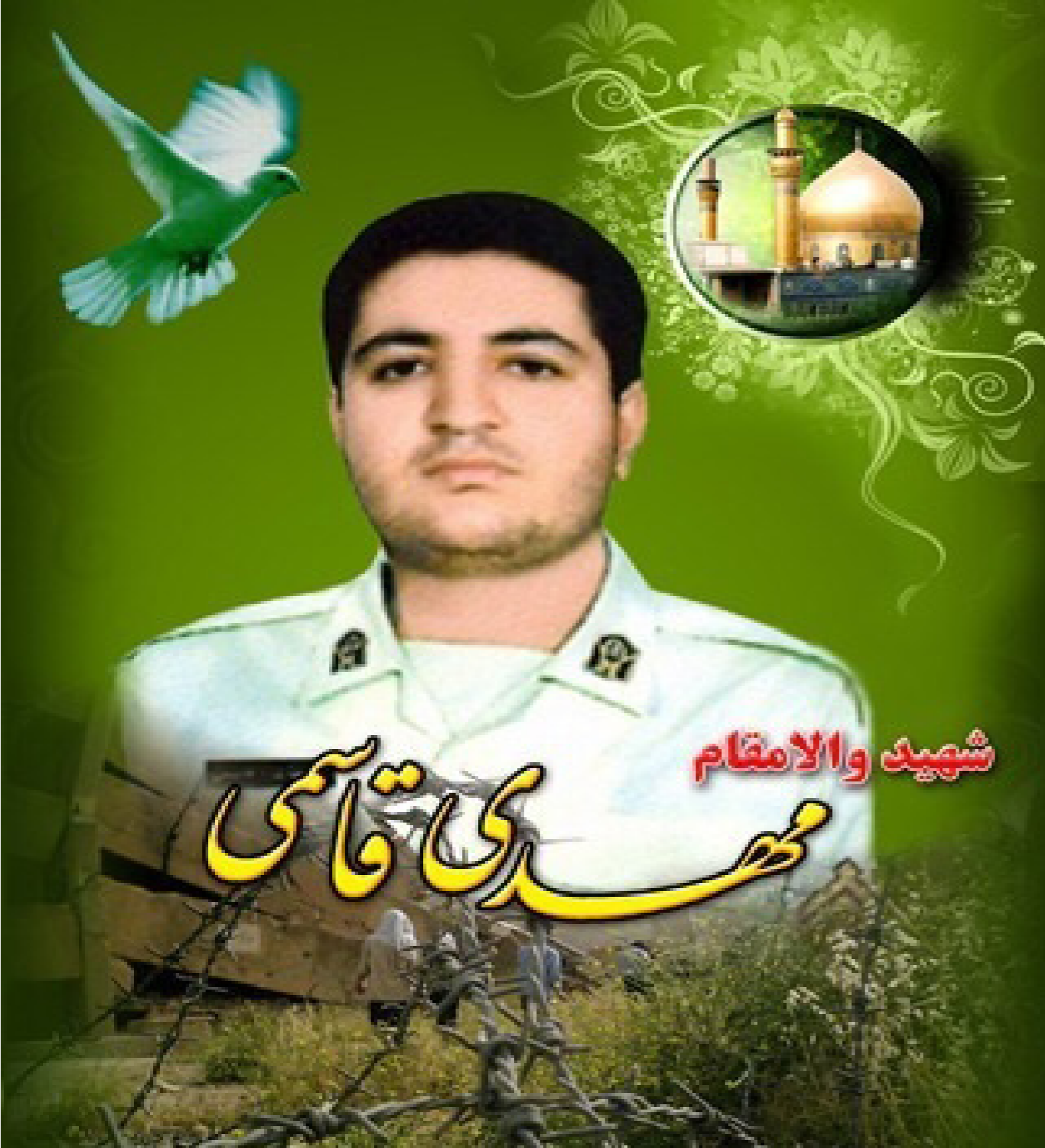
### ساده و بی تکبر

بعد از این که خلبان را برای نگهداشتن هواپیما راهنمایی کردم با صحنه ی بسیار جالب و نادری مواجه شدم...؟ خلبان با یک لباس ساده ی بسیجی و بدون هیچ درجه و اتکتی در حالی که کفش کتانی به پا داشت از هوا پیما خارج شد و بعد از احوال پرسی دلچسب با من در حالی که می خواست برای جابه جایی هواپیما به داخل آشپزخانه به من کمک کند (که من نگذاشتم) از من خدا حافظی کرد و با پای پیاده به راه افتاد (معمولاً خلبانان با یک خودرو از کنار هواپیما به سمت مقصد مورد نظر حرکت می کنند) بعد از چند دقیقه فرمانده ی پایگاه مان (پایگاه چهارم شکاری دزفول) با یک پاترول آمد و گفت:

((پس تیمساربابایی کجاست؟))

با این حرف من جا خوردم و تازه فهمیدم آن خلبان همان تیمساربابایی فرمانده ی پایگاه امیدیه بوده است.

راوی: ستوان احمد علی شیری



شهید والامقام

مهدی قاسمی

**شهید مهدی قاسمی**

اگر به دیدار خدا نائل گشتم از شما می خواهم که صمیمانه و با قلبی مملو از ایمان، از خدا بخواهید که خداوند، مرگ مرا شهادت در راه خودش قرار دهد. در راه خدا باشید و همیشه متواضع باشید و به بندگان خدا نیکی کنید خود را از همه کوچکتر بدانید و از تکبر و غرور خودداری ورزید، که این تکبر و غرور، باطل کننده اعمال خواهد بود. استقامت و ثبات قدم و صبر و حوصله داشتن در کارها و نیت خالص داشتن برای خدا خود توشه ای برای آخرت است. بدانید که زندگانی دنیا همه اش امتحان است. صحنه عمل و اثبات صداقت و اخلاص و نه حرف و سخن پراکنی.

قسمتی از وصیتنامه شهید مهدی قاسمی - منبع: نوید شاهد کرمانشاه



شهید چمان

**شهید چمان**

خدایا مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده، تا حقایق وجود را ببینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم...

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاوی

راه با این ستاره ما کی گراخ برآورد  
مدیریت جهادی به رسم شهدا



دکتر سید محمد بهشتی  
شهید  
دکتر سید محمد بهشتی  
شهید  
دکتر سید محمد بهشتی  
شهید

به قاضی داد گاه نامه زده بود که :

«شنیدم وقتی به ماموریت می روی ساک خود را به همراهت می دهی. این نشانه تکبر است که

حاضری دیگران را خفیف کنی»

قاضی رو توبیخ کرده بود.

نسبت به اینگونه رفتارها حساس بود،

مخصوصا به رفتار قضات ...

دکتر سید محمد بهشتی  
شهید  
دکتر سید محمد بهشتی  
شهید

راه با این ستاره ما کی گراخ برآورد  
مدیریت جهادی به رسم شهدا



امیر سپهر علی صیاد شیرازی  
امیر سپهر علی صیاد شیرازی  
امیر سپهر علی صیاد شیرازی  
امیر سپهر علی صیاد شیرازی  
امیر سپهر علی صیاد شیرازی  
امیر سپهر علی صیاد شیرازی

در یکی از این سرکشی ها متوجه شد کسی پوتین هایش را وا کس زده است. از فرمانده منطقه پرسید چه کسی این کار را کرده؟ او گفت: «سرباز مهمانسرا به دستور من این کار را کرده است.»  
اخم های امیر تو هم رفت. چند بار زیر لب استغفار کرد و آن گاه به فرمانده جوان گفت:  
«این رفتارها در انسان روحیه ی استکباری ایجاد می کند. باید فرور سرباز را حفظ کرد.»

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاوی





سیدالشهداء مقاومت

سردار رشید شهید

حاج قاسم سلیمانی

عزیزان این را دقت کنید

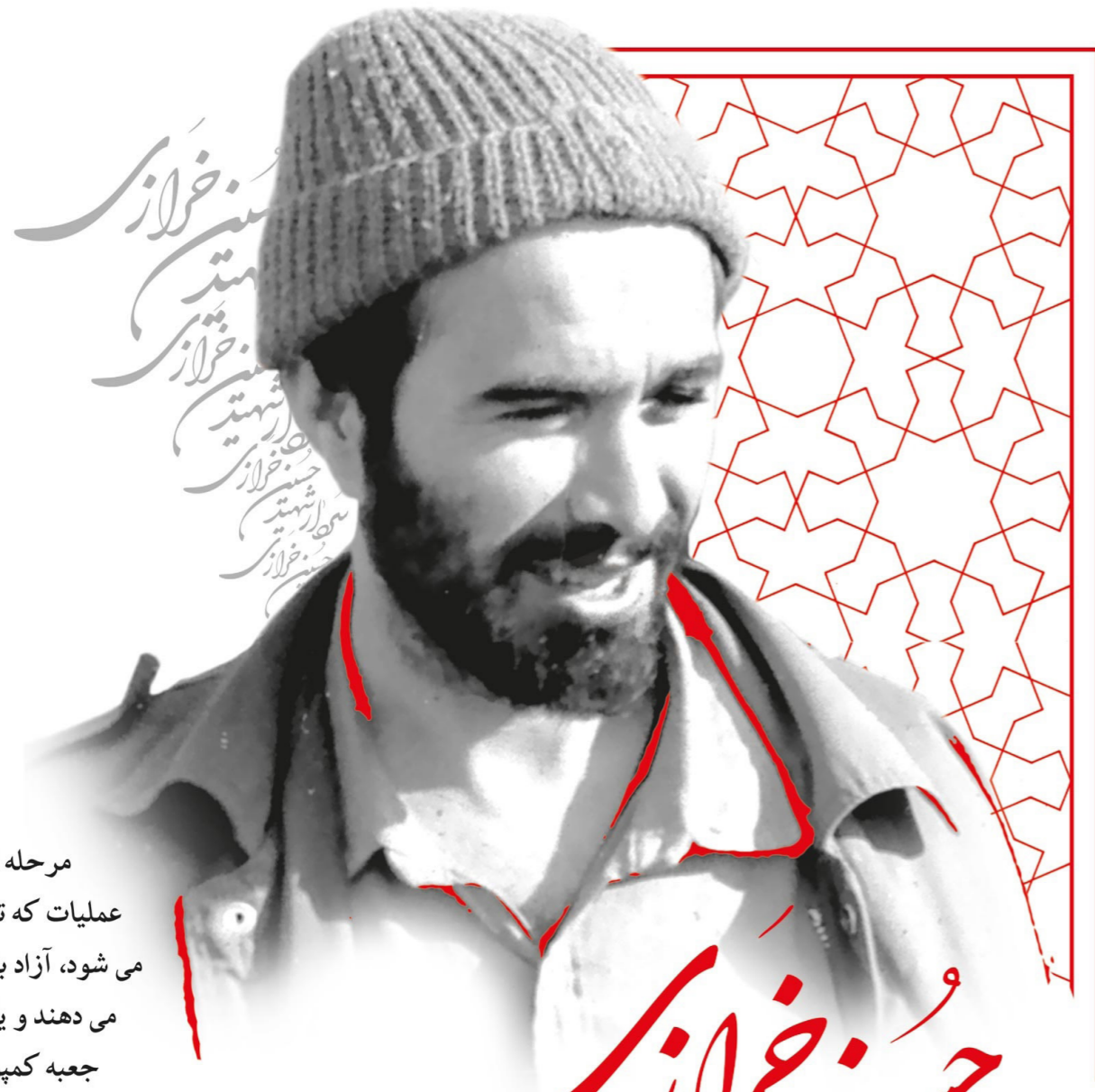
غرور، تکبر، نخوت،

آفت هرگونه اثر تربیتی و

اخلاقی و هرگونه مسئولیتی است...

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاوی

راه با این سواره ما کی تراخ بهر کرد  
مدیریت جهادی به رسم شهیدا



مرحله اول  
عملیات که تمام  
می شود، آزاد باش  
می دهند و یک  
جعبه کمپوت  
گیلاس خنک، عینهو یه تکه یخ.  
انگار گنج پیدا کرده باشیم توی این گرما.  
از راه نرسیده، می گوید: «نمی خواین از مهموتون پذیرایی کنین؟»  
می گویم: «چشمت به این کمپوتا افتاده؟ اینا صاحب دارن. نداشته  
باشن هم خودمون بلدیم چی کارشون کنیم.» چند دقیقه  
می نشیند. تحویلش نمی گیریم، می رود. علی که می آید تو، عرق  
از سر و رویش می بارد. یک کمپوت می دهم دستش.  
می گویم «یه نفر اومده بود، لاغر مُردنی. کمپوت می خواست، بهش ندادیم. خیلی پُرو بود.»  
می گوید «همین که الآن رفت بیرون؟ یه دست هم نداشت؟» گفتم: «آره. همین.»  
می گوید «خاک! اون حاج حسین بود.»

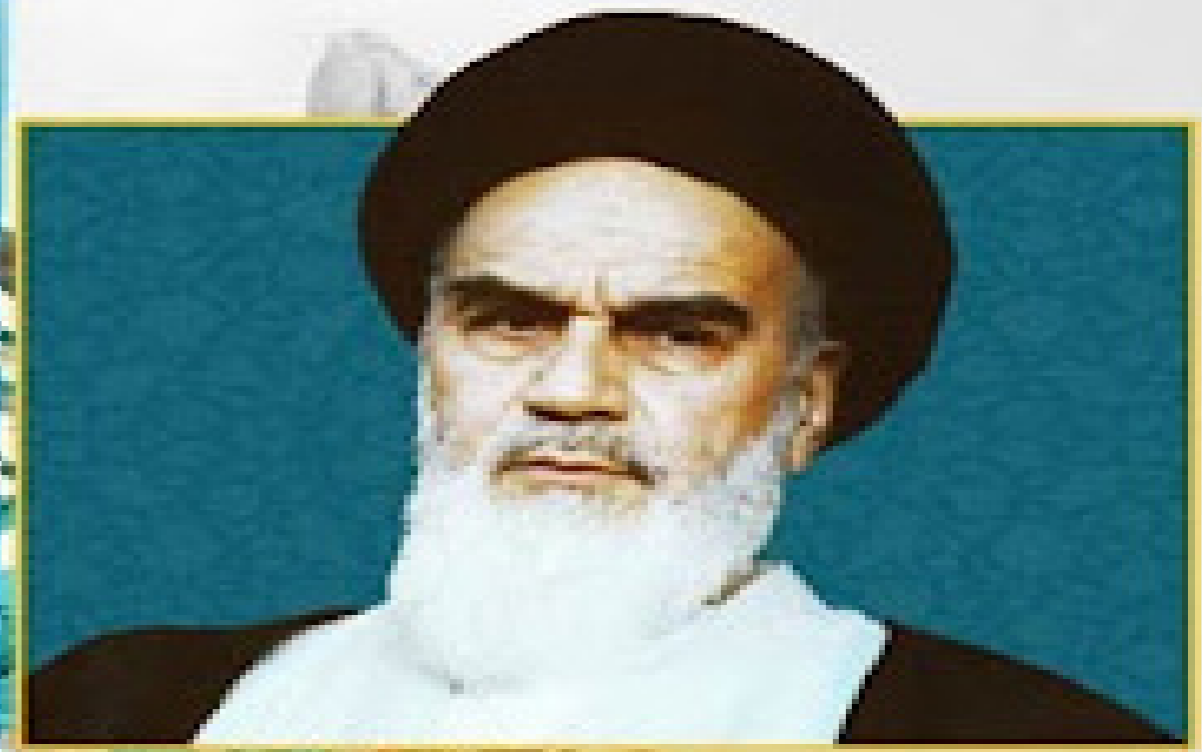
حسین خراز  
سوار شهید

شهید دکتر مصطفی چمران

آقا مصطفی ماهی یکبار بچه‌های مدرسهٔ جبل عامل رو  
جمع می کرد؛ می رفتند و زباله‌های شهر رو جمع‌آوری  
می کردند. مصطفی می گفت: با اینکار هم شهر  
تمیز میشه و هم غرور بچه‌ها می ریزه...

خاطره ای از زندگی شهید دکتر مصطفی چمران

منبع: یادگاران ۱ « کتاب شهید چمران »، صفحه ۲۲، کتاب پرچم شهید از کبر و غرور، ناصر کاوی



غرورها و امیدهای کاذب شیطانی  
کنار گذار و کوشش در عمل و تهذیب  
تربیت خود کن که رحیل بسیار نزدیلا  
است و هر روز که بگذرد و غافل باش  
دیر است.

تفسیر سوره حمد، ص: ۲۵۲

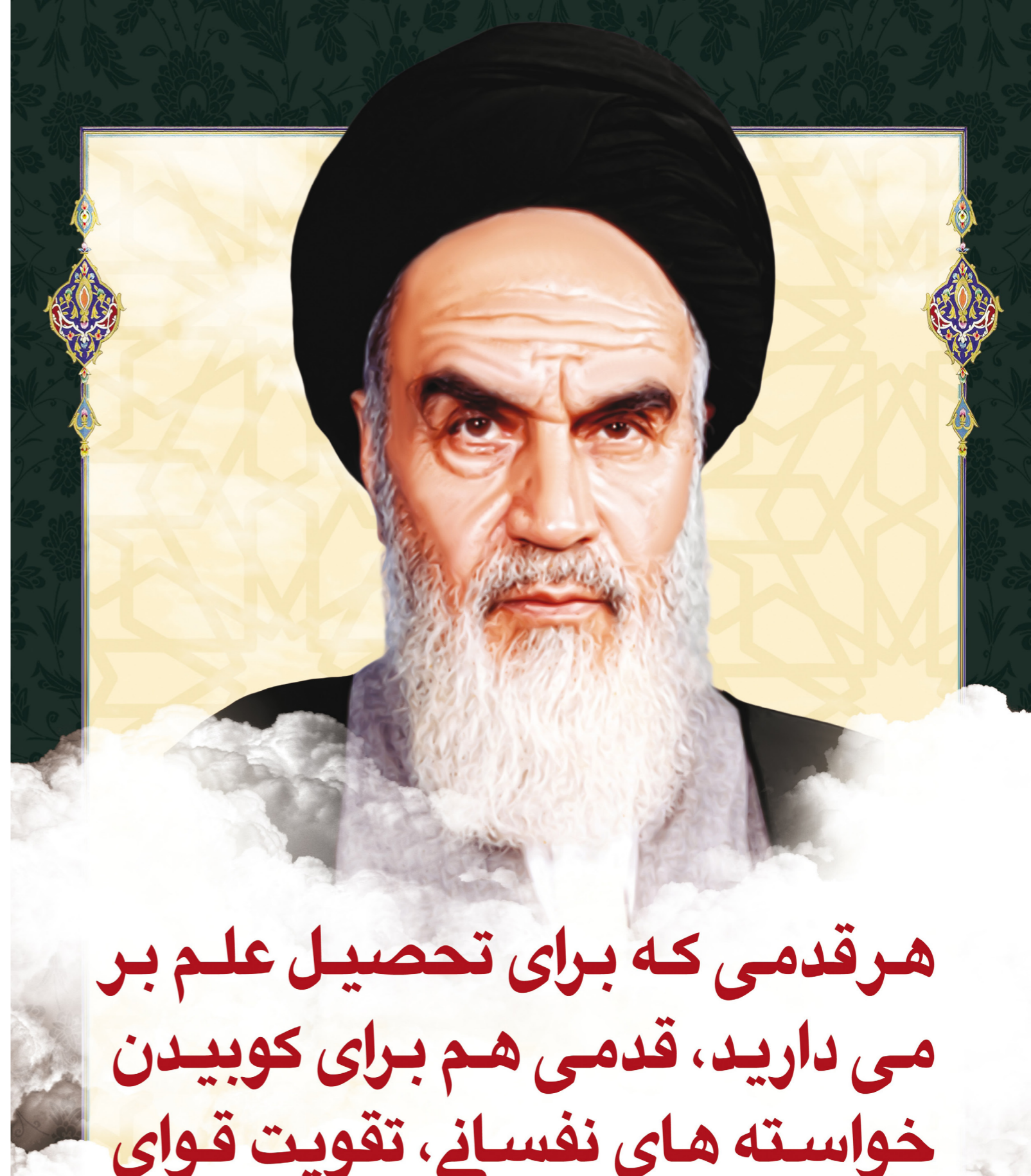


حضرت امام

imam-khomeini.ir  
instagram.com/shamsejavid\_imam

کتاب پرده نشد از کبر و غرور، ناصر کاظمی





هر قدمی که برای تحصیل علم بر  
می دارید، قدمی هم برای کوبیدن  
خوابسته های نفسانی، تقویت قوای  
روحانی، کسب مکارم اخلاق،  
تحصیل معنویات و تقوا بردارید.

کتاب پرچم شهدا از کبر و غرور، ناصر کاویانی



مجموعه مصور روایت های حضرت آیت الله خامنه ای درباره شهید حاج قاسم سلیمانی



## نمودار شهیدانه زیستن

از قول شهید نقل شد که گفته بود کسی که شهید زندگی کند، شهید میشود؛ واقعاً شهیدانه زندگی کرد. من حالا یک کتابی رادارم میخوانم در همین شرح اخلاق و زندگی شهید؛ (سلیمانی ای که من می شناسم)؛ نوشته که نوهی یکی از دوستان شهیدش را میخواستند عمل جراحی کنند، رفت داخل بیمارستان و ایستاد تا عمل تمام بشود. مادر آن بچه گفت که خب حاج آقا عمل تمام شد، دیگر بروید به کارتان برسید؛ گفت نه، پدر تو، یعنی پدر بزرگ این بچه به جای من رفت شهید شد، من هم حالا به جای او اینجامی ایستم؛ ایستاد تا بچه به هوش آمد، خاطرش که جمع شد بعد رفت. رفتارش با خانوادهی شهید این جور است، رفتارش با اشرار و با مفسدین آن طور است...